

راه دراز نقد شعر و ادبیات فارسی

نقد ادبی یا سخن‌سنجی ارزیابی آثار ادبی و تعیین کردن درجه خوبی و بدی آنهاست. سنجش شعر و ادبیات فارسی راهی بس دراز در پیش دارد که تاکنون جز اندکی از آن پیموده نشده است و این رشته با تمام کوششهایی که درباره آن شده است هنوز مراحل نخستین رشد خود را می‌پیماید. اگر چه کتابهای معانی و بیان و عروض و قافیه که از دیر باز تاکنون نوشته شده‌اند نوعی نقد شعرند و هر چند تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخ و بعضی از آثار دیگر نیز جسته و گریخته به تحلیل شعر شاعران پرداخته‌اند با اینهمه در این زمینه اولاً کارهای انجام نشده بیش از کارهای انجام شده است. ثانیاً کارهای انجام شده نیز همیشه درست و دقیق و علمی نیست و در بسیاری از موارد با نقص و ناراستی توأمست. دشواریها و مشکلات کار نقد شعر فارسی بسیار است و یکی دو تا نیست از آن جمله است:

۱- نقد شعر و نقد ادبی با فنون دیگر ادبیات و هنر در هم آمیخته است با فنونی از قبیل سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات و مکاتب ادبی و لغت و زبان‌شناسی و علوم بلاغت. در این میان اختلاط نقد ادبی و سبک‌شناسی از همه بیشتر است زیرا اولاً این دو فن اگر به معنی وسیعی گرفته شوند شامل یکدیگر نیز می‌گردند و یکی میتواند دیگری را هم در بر بگیرد و به گفته دیگر سبک‌شناسی به معنی گسترده آن شامل نقد ادبی هم میشود و نقد ادبی

نیز میتواند سبک‌شناسی را هم شامل گردد. بخصوص که شعبه‌ای از فن اخیر بنام سبک‌شناسی تکوینی^۱ یعنی مکتب سبک‌شناسی لئو شیتزر^۲ به نقد ادبی بسیار نزدیک است^۳. ثانیاً "این هر دو فن غالباً درباره مباحث یکسانی بحث میکنند. مباحثی مانند انواع ادبی، سبک‌شناسی، معناشناسی، مجاز و تصویر و غیره

۲- علاوه بر این نقد ادبی به معارف و علوم و فنون دیگری از قبیل روانشناسی، زیبایی‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و معنی‌شناسی نیز شدیداً محتاج و وابسته است.

۳- در ایران برای نقد شعر علاوه بر فنون ادبی اروپائی و عربی به این امور نیز نیازمندیم: علم محاضرات یعنی محاوره و حاضر جوابی، علم انساب، جغرافیا، علم احاجی و اغلوطات یعنی فنی که از الفاظ و عبارات خلاف قاعده و قیاس بحث میکند، علم امثال، علم کلام، حدیث، قرآن، درایت، آئین‌مزدیسنی، زبان عربی، زبانهای ایرانی میانه و ایرانی باستان

۴- علاوه بر این برای نقد شعر و شاعری در هر جای دنیا باید از ادبیات جهان ادبیات ملی نیز آگاه بود.

چون بخش اروپائی و آمریکائی ادبیات جهان بیشتر از ادبیات کشورهای دیگر نقد و بررسی شده است کمک بیشتری به نقد ادبی ما میکند. هنگام مطالعه ادب اروپائی باید هم شاخه اروپای غربی آن را بررسی کرد و هم شعبه اروپای شرقی آن را زیرا دیدنا قدر او وسیعتر خواهد کرد و به کار او تنوع بیشتری خواهد داد بخصوص که این دو شعبه ادبیات از دو زاویه مختلف به شعر و ادب نگاه میکنند.

بنابراین موضوعات نقد شعر و فنون دیگر ادبی چندان مشخص و روشن نیست. مثلاً در قدیمترین کتابهای معانی و بیان و بدیع عربی این فنون از طرفی با یکدیگر و از طرف دیگر با نقد شعر در هم آمیخته بوده‌اند و در قرون بعد بوسیله سکاکی و خطیب قزوینی و تغتازانی از یکدیگر متمایز شده‌اند. در ادب اسلامی و ایرانی به اصطلاح سبک بر نمی‌خوریم و کتابی در این زمینه نمی‌بینیم و برای نقد شعر نیز کتابهای مستقلی دیده نمی‌شود (بجز نقد الشعر قدمین الجعفر) و این مبحث مهم ادبی در کتابهای معانی و بیان و بدیع و موازنه و سرقات و تاریخ و تذکره‌ها برانگنده است. در اروپا نیز محققان به اسم هانتزفیلد (۴) در کتابی بنام "کتابشناسی انتقادی سبک‌شناسی جدید ادبیات رومی (۵) مطالب ۲۰۰۰ کتاب سبک

شناسی را که در نیمه اول قرن بیستم نوشته شده خلاصه کرده و نشان داده است که مباحث بسیاری از این کتابها ارتباط و شباهتی به هم ندارند و اختلاف بعضی از موضوعات این آثار تا حدی است که خواننده را به حیرت می افکند (۶)

۳- نقد شعر و فنون ادبی آنجا که به علوم نزدیک می شوند شعبه‌ای از علوم انسان‌بند بنا بر این قواعدشان دقیق و عام و همه‌گیر نیست بلکه میز انهایی که بدست می‌دهند نسی و اعتباری است و بسته به ذوق افراد است چنانکه بعضی از ناقدان حتی در ارزش شاهکار های جاودانی ادبیات جهان نیز گاهی شک کرده‌اند مثلا " در ارزش آثار شکسپیر و گوته و منتنبی بطوری که بعضی از سخن‌سنان این نویسندگان و شاعران بزرگ را دزد و سارق آثار دیگران شمرده‌اند .

۵- معنی اصطلاحاتی که در نقد و فنون ادبی بکار می‌رود و بوسیله آنها ارزش آثار را تعیین می‌کنیم چندان دقیق و روشن نیستند . مثلا " روشن نیست که فصاحت ، بلاغت ، زیبایی ، انسجام ، تناسب و تقارن و غیره که ما با آنها درباره اشعار و آثار داور می‌کنیم در واقع چه معنایی دارند . ۸ .

۶- نبودن ناقد کاردان و آزموده و جیره‌دست - نقد ادبی کار همه‌کس نیست و ذوق و استعداد خاص و اطلاعات وسیع می‌خواهد و ناقد خوب در پیشرفت ادبیات و هنر و علم نقش بسزائی دارد و باروری و شکفتن ادب اروپائی تا اندازه زیادی مرهون ناقدانی مانند: ارسطو، لوتگینوس، هراس، بوالو، درایدن ، سنت بو ، لسینگ ، چرنیشفسکی ، بلینسکی ، و دهها مانند آن بوده است که با راهنماییهای موسکافانه و پراچ خود راه ترقی و کمال ادبیات را فراهم کرده‌اند . البته علاوه بر نقد نویسان حرفه‌ای شاعران و نویسندگان نیز همیشه به نقد دست زده‌اند و به این فن مهم خدمت کرده‌اند اما ارزش کار آنان به پای نقد نویسان خوب و حرفه‌ای نمی‌رسد زیرا نقد شاعر و نویسنده معمولا " یک طرفه و افراطی است چه شاعر و نویسنده بطوری نقد میکند که سبک خود و کار خویش را نمونه کامل و مثل اعلا شاعری و نویسندگی در جهان معرفی می‌نماید اگر چه این کار مستلزم نفی آثار بزرگترین شاعران و نویسندگان جهان باشد بنا بر این شاعر و نویسنده هنگام نقد بطور مستقیم و غیر مستقیم ارزش کار خود را بالا می‌برد و اهمیت کار دیگران را پائین می‌آورد در حالی که یک نقد نویس حرفه‌ای خوب که معمولا " بیطرف هم هست چنین نمی‌کند و اظهار نظر او بایی نظری و انصاف بیشتری توأمست .

عجب اینجاست که ما در دوران هزارسالهٔ ادب خود حتی یک نقد نویس خوب نظیر آنچه در فرنگ بوده است نداشتیم که آثار شاعران را با موشکافی و دقت نظر نقد کند و سره و ناسره و غث و سمین آن را تشخیص دهد و راههای تازه‌ای برای ادبیات پیدا کنند و اگر کسانی مانند رادویانی و رشید و طوطا و شمس قیس رازی در میان مآظهور کرده‌اند به جای نقد شعر فارسی غالباً "دست به ترجمه" فنون ادبی عربی زده‌اند و اگر هم نقدی کرده‌اند توصیفی بوده است نه ارزشی و تقدیری به این جهت ادبیات ما بر اثر نداشتن منتقد خوب در بسیاری از موارد به راه رکود و تحجر افتاده است و همین خلاء انتقاد و نقد سبب شده است که شاعران ما راه انحطاط و تقلید را بپویند زیرا مثلاً "کسی نبوده است که به کسانی که از نظامی و فردوسی و سعدی تقلید کرده‌اند بگوید این کار نه تنها شاعری نیست بلکه حفه کردن شعر است و در نتیجه نبودن ناقد است که امروز هم عده‌ای یا اشعار و غزلیها و تشبیهات و موضوعات گذشتگان را به وضع جانگزائی تقلید می‌کنند و یا به اقتباس بی‌هنرانه‌ای از آثار نیما و شاعران نوپرداز دست می‌زنند .

باری از آنچه گفتیم چنین بر می‌آید که برای نقد درست و دقیق ادب فارسی و برای تحقیق در سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات و فنون ادبی آن علاوه بر برخورداری از ذوق سلیم و انصاف باید به این کارها نیز دست زد :

۱- مطالعهٔ کتابهای نقد شعر و معانی و بیان و بدیع عربی و استخراج قواعدی از آنها که بر ادبیات فارسی نیز قابل انطباق است .

۲- بررسی مباحث بلاغت و سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات و نقد ادبی فرنگی و انطباق آن با شعر و ادب فارسی . شک نیست که نقدنویس و سبک‌شناس و ادیب هرچه با ادبیات و نقد ادبی کشورهای دیگر آشنا باشد کارش با ارزش‌تر است بشرط اینکه مطالعاتش دقیق و عمیق باشد نه سطحی و قشری و علاوه بر این در انطباق قواعد ادبیات فرنگی بر فارسی باید جانب احتیاط را نگاهدارد و از غر بزدگی و کارهای سطحی که امروز رایج شده است بپرهیزد .

۳- کتابهای بلاغت و نقد شعر و تاریخ ادبیات و تذکره‌های فارسی را نقد کند .

۴- سیر در منظومه‌های بیشمار و اشعار بیکران فارسی و استخراج قواعد ادبیات به یاری مطالعات پیش‌یاد شده یعنی کاری که مسلزم صرف دهها سال وقت آن هم بوسیله چندین محقق برجسته است . آنگاه با این شرایط است که ناقدی می‌تواند دربارهٔ شاعران

گذشته و حال فارسی داوری کند و اصول و مبادی سخن سنجی و سبک‌شناسی و سایر فنون ادبی فارسی را بدست دهد و لی جای تعجب است که هم در قدیم و هم در زمان مانقد - نویسان و دست‌اندرکاران شعر و ادب این کار دشوار را بسیار آسان گرفته و بدون هیچیک از این مقدمات به نقد شعر و ادبیات فارسی دست زده‌اند و در این کار مکتب ندیده و تحقیق نکرده و درس نخوانده مساله آموزش صد مدرس شده‌اند و تنها به اتکاء چند بیت شعری که سروده‌اند یا به استناد دو سه کتاب یا مقاله خارجتی که خوانده‌اند به آسانی سرنوشت فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ و بهار و شاعران دیگر را تعیین کرده‌اند و حتی در چند سطر یا صفحه تکلیف همه ادبیات "کهنه" و "نو" مارا روشن فرموده‌اند. مثلاً "بعضی از اینها فقط با سه معیار از صدها معیار نقد به ارزیابی و سنجش ادبیات دست می‌زنند این سه معیار " بسیار دقیق " عبارتند از:

۱ - قالب شعر حتماً باید آزاد و شکسته باشد یعنی مصراع‌های آن باید مساوی نباشد و احياناً وزن و قافیه نداشته باشد.

۲ - ادبیات و شعر باید متعهد و اجتماعی باشد یعنی مثلاً " اشعار عشقی و حماسی و روستائی و وراثتی و عرفانی و اخلاقی مطلقاً ارزش ندارند در حالی که قسمت عمده‌ای از شاهکارهای ادبیات در تمام جهان به اینگونه موضوعات اختصاص دارد. اگر چنین است لابد سعدی، حافظ، شکسبیر، گوته، هوگو که به سرودن اشعار عاشقانه و نوشتن داستان‌هایی درباره آنچه بر سر ما گذشتند پرداخته‌اند شاعر و نویسنده نیستند.

۳ - بیان شعر باید مبهم و غیر مستقیم باشد و شعر فصیح و روشن و واضح شعر نیست. بنابراین کسانی مانند سعدی، فردوسی، همر، ویکتور هوگو که آثارشان در نهایت روشنی و فصاحت است نیز شاعر نیستند.

باری اگر تنها این سه معیار را میزان نقد قرار دهیم باید دهها دفتر و دیوان شاعران ایران و جهان را که شعرشان زیبا و قابل فهم است بسوزانیم. اگر فقط سه معیار یاد شده را معتبر بدانیم، سخن سنجی و نقد ادبی کاری بسیار ساده و آسان خواهد شد و به هیچ نوع مطالعه و تحقیقی احتیاج نخواهد داشت و مثل امروز هر جوان بی‌مایه‌ای که از عهده هیچ کاری بر نمی‌آید می‌تواند شاعر و سخن‌شناس و ناقد ادبی شود و می‌تواند به آسانی درباره نیما و بهار و حمیدی رأی قاطع صادر کند. اما شک نیست که با این معیارهای محدود و بچگانه نمی‌توان انواع و اقسام متعدد و نامحدود ادبیات گذشته و حال عالم را

نقد کرد زیرا طبق این سه معیار نه فردوسی شاعر است نه لامارتین نه سعدی نه بهار نه ایرج و طبق این سه میزان همه شعرهای اینان را باید آتش زدوبه باد داد زیرا شعرشان روشن و فصیح و دارای وزنهای سنجیده است و همچنین طبق این سه معیار باید صدها بیت شعری که از نهایت فصاحت و شیوایی به صورت ضرب‌المثل درآمدند اندازه صحنه گیتی محو شوند شعرهایی مانند :

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلخ نیست
تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

شک نیست که برای نقد درست باید همه معیارهای این فن را بکار گرفت زیرا هر شعری و اثری با یک یا دو معیار از این معیارها قابل سنجش و انطباق است و با معیارهای دیگر قابل ارزیابی نیست .

امروز دست‌اندر کاران شعر و ادبیات و نقد ادبی و کسانی که دائم به این شاعر و آن شاعر ایراد می‌گیرند و انتقاد میکنند اطلاعاتشان در فنون ادبی به وضع وحشتناکی پائین است . نقد می‌کنند اما نقد نمی‌دانند اگر پیرو شعر آزاد ادبیات غربند غالباً "باهیچیک از زبانها و ادبیات اروپائی آشنائی ندارند و اگر آشنائی دارند از مفاهیم و اصطلاحات نقد ادبی اروپائی بکلی بیگانه‌اند تا جائی که حتی چند کتابی که در این زمینه به فارسی هم نوشته شده است نخوانده‌اند . اینان شعر غنائی را از شعر حماسی و تعلیمی و روستائی و اجتماعی و اخلاقی تمیز نمی‌دهند و از مکتبهای ادبی اروپائی بیخبرند و نمیدانند پندار گرائی (رمانتیسیم) با واقع گرائی (رئالیسم) و توصیف‌گرائی (ناتورالیسم) چه فرقی دارد و معنی اصطلاحاتی از قبیل تصویر (ایماژ) ، تصویر گرائی (ایماژیسم) ، سوررئالیسم ، ادبیات متعهد ، مجاز (فیکور) برای آنها نامفهوم است آری آنان گاهی این اصطلاحات را بکار می‌برند اما معنیشان را نمی‌دانند . درباره انطباق این مفاهیم با مفاهیم نقد ادبی ایرانی و عربی که اصلاً نرسید زیرا این کار هم به نقد فرنگی نیاز دارد و هم به نقد عربی و ایرانی . اینان گاهی نقد را با بت پرستی و بت‌تراسی ادبی اشتباه می‌کنند . این " سخن سنجان زبردست " تنها نقدی بازاری و روزنامه‌ای و رادیو تلویزیونی را نقد می‌دانند اینها فقط می‌توانند با عباراتی نامفهوم و معلق برای خود خدایانی در شعر بتراسند و او را بدون هیچگونه دلیل و برهانی به عرش اعلی برسانند و

هرکس کوچکترین انتقادی به او کرد همه با هم و دسته جمعی صدها دشنام نثارش کنند .
 ابراز نقداً این فسیلهای نو تنها فحش است و بیس ، فحشهایی از قبیل : کهنه پرست و فسیل و مانند
 آنها در حالی که کسی که از برکت نقد عالمانه و بیطرفانه اینان به مقام پیغمبری در شعر
 رسیده است اگر واقعا "شاعر خوبی باشد خود بخود جای خود را باز می کند و احتیاجی
 به اینهمه تعریف و تمجید و جار و جنجال و فحش و ناسزا و به اینهمه دفاعهای نامعقول
 و تعصب آلود ندارد . پیروان شعر سنتی نیز گاهی در حوزه کار خودشان از غرب زدگان بدترند
 اینها هم نه نقداً ایرانی میدانند و نه نقدفرنگی بسیاری از اینان از ظرافتها و از ریزه کاریهای
 شعر حافظ و سعدی بی خبرند و بیشترشان شعر قدیم را درست نمی شناسند و به همین سبب
 است که به رقابت با سعدی و حافظ برمی خیزند و به سبک آنها شعر می سرایند و از آن دو
 شاعر بی مانند به گونه ای دلگرا تقلید می کنند غافل از آنکه شعرو هنر غیر قابل تقلید است
 و مقلد هرگز نمی تواند شاعر باشد . اینان در انجمنهای ادبی جمع می شوند و به شعرهای
 بد یکدیگر آفرین و زه و احسنت میگویند . اینان در نقد شعر بیشتر به بحث لفظی و دستوری
 آن هم به صورت کهنه آن می پردازند . مثلاً " می گویند چون فرخی یا عنصری یا رودکی
 " بنرود " یا " کیاخن " را بکار برده است ما هم می توانیم آنها را بکار ببریم و معتقدند
 این کار به فصاحت شعرشان می افزاید در حالیکه شعر ساحتی با این نوع لغات و صیغها که
 امروز فراموش شده اند نه تنها هنری نیست بلکه عین بی هنری و بی ذوقیست . حداکثر کوشش
 اینان در نقد این است که شماره ایطاء های جلی و خفی غزلیها و قصاید مبتدل را کشف کنند
 یا اینکه اگر کسی " زنجیر زلف " را با " دیوانه " و " لیلی " را با " مجنون " و " شیرین "
 را با " فرهاد " مراعات نظیر بیاورد آن را بهترین نشانه " استادی در شعر و شاعری بدانند
 و کسی که این مضامین تکراری و کلیشهای را در شعر بیاورد به نظر آنان استاد شعر و درخور
 تحسین است . بسیاری از هواخواهان شعر قدیم و جدید اگر چه خود شاعر هم باشند شعر
 نمی شناسند و ذوق شعرشناسی آنها سترون و عقیمست و در شناختن بایگاه اشخاص به اسم و
 رسم و شهرت او نگاه می کنند نه به شعرش از این رو نظری که درباره شعر می دهند غالباً
 گمراه کننده است . چه بسا رؤسای انجمنهای ادبی و دکاندارانی که قدر اشعار شاعران نامدار
 و خوب معاصر را نشناختند و آنها را از " محفل ادبی " خود فراری داده و در عوض
 عده ای شاعر نای بی ذوق را به دور خود جمع کرده اند و فراوانند نوبرداران و پیروان شعر
 آزادی که بین شعرهای خوب و بد فروغ با نیما فرق نمی گذارند و گاهی نیز شعرهای مبهم و نامفهوم

وبی‌وزن آنها را بشعرهای خوبشان ترجیح می‌دهند. در این آشفته‌بازار نقد کار به جایی رسیده است که بعضی از "ناقدان بزرگ معاصر" نوشته‌های شاملو و نیما را با اشعار ناب حافظ و مولوی مقایسه می‌کنند و این کار مانند آن است که روح را با کرباس و عقل را با پنیر بسنجیم. زیرا شعر حافظ و مولوی با شعر عراقی و سعدی و خاقانی قابل مقایسه است نه با کار شاملو و نیما و اگر کسی به این نوع نقد انتقاد کند پاسخش فحش است و ناسزا و تهمت و افترا. بی‌شک اینگونه نقدهای آسان و نووبسیار عمیق پیش از آنکه جنبه عالمانه و بیطرفانه داشته باشد رنگ لفاظی و سخنپزایی و احياناً "غرض‌ورزی" دارد و چه بسا نویسنده چنین نقدهائی خود دعوی شاعری دارد و برای اثبات مقام برجسته و پایگاه والای خویش در ادبیات ایران شاعران گذشته و حال را آن هم با سبکهای مختلف با یک چوب می‌زند و همه را یکباره تخطئه و نفی می‌کند تا خود را بهترین شاعر روزگار قلمداد نماید. اینان بدون تأمل و تعمق و تحقیق کافی طوری نقد می‌کنند که سبک شعر خود یا پیشگامان و هم‌شیوگان خود را نمونه عالی و مثل اعلای شعر و شاعری در همه جهان معرفی نمایند، اگر چه این کار مستلزم نفی شعر فردوسی و حافظ و سعدی و ویکتور هوگو باشد. اصل اینست که نام ناقد محترم در دفتر شاعران کشور ثبت شود و بس. شک نیست که نام این خود ستائی ادبی را نمی‌توان نقد گذاشت زیرا نقد همانطور که گفتیم شیوای و آئینی دارد آئینی که بر انصاف و ذوق و بی‌نظری و کار طاقت فرسا استوار است.

از این رو در کشور ما جای یک نقد دقیق عالمانه و مبتنی بر انصاف یکسره خالی است و این نوع نقد باید به همت شاعران و ناقدان از نو آفریده شود و خلق گردد و سخنوران سنت‌گرا و نوپرداز ما را راهنمائی کند و آنان را از نقدهای بچگانه و بازاری ناسالم موجود و از بت‌پرستی‌های ادبی جانگزای امروز وارهاند.

1- Stylistique Genetique

2- Leo-Spitzer

۳. به کتاب Stylistique تألیف P. GUIRAUD چاپ ۱۹۵۷ ص ۶۷ نگاه کنید

4. M. Hatzffid

5- A Critical Bibliography of the New Stylistics Applied to the

Romance Literatures.

۶. به کتاب Stylistique, تألیف Pierre Guaraud ص ۸ چاپ ۱۹۵۷ رجوع کنید

۷- رجوع کنید به کتاب الابا به عن سرفات‌المتنبی تألیف عبیدی

۸- نقد ادبی ص ۲۱۰ چاپ اول از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب